

رابطه سنت و تجدد

(رویکردها و قرائنها؛ با تأکید بر آراء امام خمینی)

□ محمد رجائی نژاد

«تمام آثار تجدد و تمدن در اسلام مجاز است مگر

آنهایی که فساد اخلاق بیاورند، فساد عفت بیاورند.»

(صحیفه امام، ج ۵، ص ۲۶۲)

مقدمه

رویاری سنت و تجدد در ایران معاصر، مسأله‌ای پیچیده، حساس و دقیق و دارای ظرافت‌های فکری و تاریخی و سیاسی - اجتماعی بسیاری است. بررسی این مسأله علاوه بر توجه به زوایای مختلف مسأله و فراهم آوردن مواد و منابع اولیه و متنوع که گاه بسیار ناهمسان و ناهماهنگ هستند، به نوعی دسته‌بندی و بازسازی فکری و علمی نیز نیازمند است. (فلسفه تجدد در ایران، ص ۷)

اساسی‌ترین چالشی که ایران و ایرانی، حداقل در طول صد و پنجاه سال گذشته، با آن روبرو بوده است؛ تقابل و رویاری سنت و تجدد و چگونگی گذر از این تنگنای تاریخی است. در این مواجهه، برخی تنها راه‌گرایان از وضع موجود را سر تا پا غربی شدن و تقلید کورکورانه از غرب می‌دانند. عده‌ای نیز به درجا زدن بر سنت‌های گذشته اصرار می‌ورزند؛ سنت‌هایی که در گذر

حوادث و تحولات تاریخی با ناخالصی و خرافات فراوانی ممزوج شده و نیاز به پالایش و تجدید نظر دارد. اما تجربه گذشته به ما یادآوری می‌کند که راه سنت‌گرایان افراطی و روش تجددگرایان تندرو را در پیش نگیریم؛ زیرا همواره با شکست مواجه شده‌اند. پس چه باید کرد؟ آیا فقط همین دو گزینه فراروی ما قرار دارد؟ یا باید زندانی سنت بود و از هر آنچه در عالم است بی‌نصیب؟ یا محو فرهنگ و تمدن غرب شد؟ یا این تقابل را به گونه‌ای دیگر نیز می‌توان از میان برداشت به گونه‌ای که تضاد این دو (سنت و تجدد) به حداقل ممکن کاهش یابد تا حیات اجتماعی و هویت تاریخی و سنت‌های ناب و اصیل ما را نابود نکند؟ در این نوشتار درصدد پاسخ گویی به پرسش‌های مذکور هستیم.

رویارویی سنت و مدرنیته، اهل فکر و اندیشه را به غور و تفکر و تعمق وامی‌دارد و از آنجا که دریافت‌ها از پدیده‌ها متفاوت است، لذا ممکن است دریافت یک متفکر از دیگری متفاوت و گاه متضاد باشد. مثلاً یک مارکسیست ممکن است دریافتی از چالش مذکور داشته باشد که یک لیبرال ندارد. حتی ممکن است لیبرال‌ها نیز در مقایسه با یکدیگر برداشت‌های متفاوتی از این چالش داشته باشند. گاه ممکن است متفکری در حوزه اندیشه، سنتی باشد ولی در عمل بنا به مقتضیات زمان و مکان در صدد سازگاری سنت و مدرنیته برآید. به هر حال راه‌حلی‌هایی که از سوی اندیشه‌مندان برای عبور از چالش سنت و مدرنیته ارائه می‌شود، متفاوت خواهد بود.

در این نوشتار راه‌های برون رفت از تقابل سنت و مدرنیته را که از سوی متفکران و صاحب نظران تاریخ معاصر ایران ارائه شده است، به سه دسته تقسیم می‌کنیم و با بیان این سه طیف در آخر به بررسی دیدگاه امام خمینی خواهیم پرداخت.

۱. شریعت‌گرایان

شریعت‌گرایی، جریانی است که در برابر مدرنیته مقاومت ورزیده و به نوعی کلیت آن را به چالش می‌کشد. این جریان، غرب را آمیزه‌ای از فساد و تباهی اخلاق در درون، و آرایه‌ای ظاهری از علوم و فنون می‌داند که از جاده کمال منحرف شده است. آنها برای ایمن داشتن ذهن و زندگی



□ اساسی‌ترین چالشی که ایران و ایرانی، حداقل در طول صد و پنجاه سال گذشته با آن روبرو بوده است، تقابل و رویارویی سنت و تجدد و چگونگی گذر از این تنگنای تاریخی است

مسلمانان از آلودگی، قطع ارتباط همه‌جانبه با غرب را توصیه می‌کنند. این طیف، تقریباً از همان دوران اولیه رویارویی با غرب جدید، شکل گرفته و با فراز و نشیب‌هایی در کنار دیگر جریان‌های غالب در هر دوره به حیات خود ادامه داده است.

شریعت‌گرایان، در مواجهه با تجدد، مطلب تازه‌ای در مدنیت و فرهنگ غرب نمی‌دیدند. لذا رویکرد به غرب را در تمام وجوهش با روح فرهنگ خودی و سنت‌های پایدار اجتماعی و فرهنگی معارض می‌دانستند. (امام خمینی و گفتمان غرب، ص ۳۳) این جریان، خود شامل چند تیپ فکری در تاریخ معاصر ایران است که هر یک از منظری متفاوت نگاه سلبی به مدرنیته دارد. از جمله روحانیون سنتی یا نسک‌گرایان حوزه علمیه و طیف فکری فرهنگستان علوم اسلامی. این دو طیف در به چالش کشاندن مدرنیته و بی‌اعتنایی به آن، رویکردی مشترک دارند. با این تفاوت که سنتی‌های قم، از تجدد و جهان بیرون از تفکر سنتی خود بی‌اطلاعت و چون همواره میل به تکرار سنت دارند از تجدد می‌گریزند و با آن مخالفت می‌ورزند. این در حالی است که تیپ فکری فرهنگستان علوم اسلامی و نیز نیروهای همسو با آنان، از مدرنیته و دنیای جدید، اطلاعات نسبی دارند و تا حدودی از سر آگاهی با آن مخالفت می‌ورزند. در اصل سنتی نیستند، بلکه سنت‌گرا هستند. یعنی با اینکه هر دو مدرنیته را پدیده‌ای شر و بدعت آخر الزمان می‌دانند، اما فرهنگستانی‌ها در صدد ایجاد تمدنی اسلامی و انحلال تمدن غرب در الگوی خویش‌اند. در حالی که سنتی‌های

دیگر، ضمن گریز نظری از مدرنیته، آرزوی تمدنی بدیل را به عصر ظهور حضرت حجت(عج) حواله می‌دهند و تا پیش از ظهور آن حضرت، کلیت تجدد را از باب اکل میته و تن دادن به ضروریات فقهی می‌پذیرند. (جریان شناسی فکری سیاسی روحانیت در دوره جدید، ص ۸-۹)

۲. تجددگرایان

تجددگرایان، معتقدند که ما باید تمام عناصر مدرنیته را بپذیریم و بی‌کم و کاست به آن عمل نماییم تا به پیشرفت و توسعه برسیم. آنها می‌گویند بدون الگوبرداری نظری و عملی از غرب نمی‌توان به رشد و نوسازی رسید. تنها راه رسیدن به مدرنیته را عبور از سنت و پشت پا زدن به آن می‌دانند. این نگاه نگاه هگلی و کل‌گرایانه به تاریخ است. زیرا هگل جهان را یکی دانسته و معتقد بود جهان یک تاریخ بیشتر ندارد و همه باید آن مسیر را طی کنند تا به مقصد و هدف که همان غرب است، برسند. عده‌ای از روشنفکران ما نیز این را بهترین راه رسیدن به غرب می‌دانستند.

می‌توان گفت عباس میرزا و قائم مقام فراهانی به عنوان آغازگران این جریان بودند که اول با اصلاحات نظامی شروع کردند؛ سپس به فکر نوسازی اداری و اقتصادی و اجتماعی افتادند. پس از آنها امیرکبیر نیز با همین گرایش، اصلاحات را با اقتباس از غرب و تلاش برای دستیابی به نتایج خیره‌کننده تمدن جدید غربی دنبال کرد. (امام خمینی و گفتمان غرب، ص ۲۵ و ۲۷) بعدها همین طیف، رهبری سیاسی انقلاب مشروطه را به دست گرفتند که آنها را می‌توان آغازگران جریان غربزدگی در تاریخ معاصر ایران دانست (جامعه‌شناسی غرب‌گرایی، ص ۵۹-۷۷) که با افرادی همچون ملک‌خان، مستشارالدوله، آقاخان کرمانی و آخوندزاده و بعد تقی‌زاده به اوج خود رسید.

در میان روحانیان نیز عده‌ای - ولو اندک - بودند کسانی که به جریان تجددگرایان گرایش داشتند و معتقد بودند تفکر دینی و کنونی حوزه‌های علمیه به علت ابتنائش بر منقولات روایی، ناکارآمد است. اینها می‌خواستند با نگاهی نقادانه و خردورزانه به میراث اسلامی، دین را عصری نمایند. خروج این جریان حوزوی از چارچوب‌های رسمی شیعه و شورش آن علیه حوزه‌ای که آن را حدیث محور می‌انگارد، ضمن آن که خود را با سایر جریان‌های حوزوی درگیر می‌سازد، به



نوعی با خردورزی نوین پیوند می‌خورد و زودتر از سایر جریان‌ها با مدرنیته هم‌افق می‌شود. (جریان شناسی فکری سیاسی روحانیت در دوره جدید، ص ۹)

پس جریان غرب‌گرا یا همان تجددگرایان، بحران جامعه ایران را در حاکمیت و نفوذ و حضور سنت و سنت‌گرایی می‌دانند و عامل عقب‌ماندگی و عدم توسعه همه‌جانبه و شتابان را در گذشته‌گرایی و توجه به ارزش‌ها و عناصر سنتی معرفی می‌کنند و راه حلّ برون‌رفت از این حالت و رسیدن به نوسازی و جامعه آرمانی خود را در پیروی مطلق از مؤلفه‌ها و نسخه‌های غربی می‌شناسند.

۳. تمدن‌گرایان

جریان تمدن‌گرایان را که شاید بتوان به نوعی آنان را اصلاح‌گرایان نامید، بیشتر پس از جنگ جهانی دوم نضج گرفت. با شروع جنگ جهانی دوم و تحولات ناشی از آن و سرخوردگی مسلمانان از غرب و غرب‌گرایی و در ایران به دنبال سقوط رضاخان، اوضاع دگرگون شد و سکوت بیست ساله دوران رضاخانی جای خود را به حرکت و جنبش نحله‌های مختلف و متضاد فکری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی داد. هر کدام از آنها واکنش‌های متفاوتی را نسبت به چگونگی مواجهه با مدرنیته نشان دادند. آنان سعی کردند تعریفی جدید از خود و دیگران و سنت و تجدد ارائه نمایند. علی‌رغم برخی اختلاف نظرها، نقطه اشتراک همه آنها را می‌توان در نقد جریان غرب‌زدگی و بازگشت به خویش دانست. در واقع به ارائه نوعی دید اصلاحی نسبت به گذشته و احیاء مجدد سنت‌ها با الزامات زمان و مکان پرداختند. این جریان نگاهی تمدنی نسبت به مقوله سنت و مدرنیته دارد. آنها بازگشت کامل به گذشته را نه درست می‌دانند و نه ممکن. همچنین درجا زدن در سنت صرف را تباهی می‌دانند و غربی شدن از فرق سر تا نوک پا را نیز قبول نداشته، پذیرش تمام مؤلفه‌ها و عناصر مدرنیته را به صورت درپست لازم نمی‌دانند. تمدن‌گرایان بین دو مفهوم «مدرن شدن» و «غربی شدن» تفاوت قائل شده‌اند و معتقدند ما نهادها و عناصر مدرنیته را می‌پذیریم اما غربی شدن را نه؛ چون مدرن شدن مستلزم غربی شدن نیست.

این طیف فکری شامل برخی از روشنفکران مذهبی و عده‌ای از روحانیان اصلاح‌گرا می‌شود که تأثیر شگرفی در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران داشته‌اند.

روشنفکرانی چون آل‌احمد و شریعتی به بهترین شکل ممکن، دیدگاه روشنفکران را در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ نمایندگی کردند. آل‌احمد مدرنیزاسیون (غربی شدن) ایرانی را به مثابه یک بیماری توصیف می‌کند که از خارج به جامعه ایرانی سرایت کرده و حیات ایرانی و ذهنیت فرهنگی آن را فاسد ساخته است. آل‌احمد در کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران»، نقد مدرنیته در ایران را به سکولاریسم موجود در کل سنت روشنفکری مدرن و ترقی‌خواهی اجتماعی، بسط می‌دهد. او روشنفکران جدید ایرانی را به خاطر انتقادشان از ارزش‌های اسلامی و روحانیت شیعه سرزنش می‌کند. (تأملی در مدرنیته ایرانی، ص ۱۴۳) البته این دیدگاه آل‌احمد جنبه سیاسی داشت و تجدد را به معنای واقعی کلمه رد نمی‌کرد، بلکه بر آن بود تا در باب مدرنیته بر مبنای سنت، نمادگرایی و هویت ایرانی - اسلامی، تأملی مجدد کند. (همان، ص ۱۶۹)

دکتر علی شریعتی به نقد آل‌احمد از فرهنگ سیاسی سکولار و شبه‌مدرنیته، به خاطر آنکه فرهنگ اسلامی ایران را نادیده می‌گرفت، تداوم بخشید. اما در حالی که آل‌احمد در نقد خود بیشتر به سکولاریسم و مدرنیسم موجود در فرهنگ و سیاست ایرانی توجه داشت، شریعتی سخت کوشید تا ایدئولوژی شیعی مدرن و فراگیر را که متضمن خصایص اصیل‌تر است، جایگزین ایدئولوژی‌های سکولار موجود کند. او با نفی مارکسیسم به عنوان ایدئولوژی بیگانه، با بهره‌گیری دست و دل‌بازانه از مقولات و مفاهیم مارکسیستی، جایگزین تمام عیار اسلامی را خلق کرد. او بر آن بود تا خصلتی پویا به اسلام ببخشد و از این طریق، حفظ و پیروزی آن را در دوره مدرن تضمین کند. لذا آشکارا از روحانیت محافظه‌کار و آموزه‌های اسلامی آنان انتقاد و از این آموزه‌ها به عنوان طریقه‌ای ارتجاعی یاد می‌کرد. (همان، ص ۲۰۰-۲۰۴)

از دیگر گروه‌های تمدن‌گرا که در طول انقلاب مشروطه و پس از آن پی به بحران مواجهه سنت و مدرنیته برده بودند و در صدد ارائه راه‌حل و درمان برآمدند، برخی از علماء و روحانیون بودند که «ضمن مقاومت در قبال پاره‌ای از جنبه‌های غرب‌گرایی، با تکیه بر الزامات زمان و



□ تجددگرایان، معتقدند که ما باید تمام عناصر مدرنیته را بپذیریم و بی‌کم و کاست به آن عمل نماییم تا به پیشرفت و توسعه برسیم. آنها می‌گویند بدون الگوبرداری نظری و عملی از غرب نمی‌توان به رشد و نوسازی رسید

مکان، کوشیدند تفکر دینی را با برخی از ارکان تجدد به هم‌نهادی برسانند. آنچه در مواجهه این طیف با غرب اهمیت می‌یابد پدیده غرب‌زدگی است که می‌کوشد شرق را از شرقیتش تهی کند. مراد این گروه [روحانیت] از غرب‌زدگی نه نفی کلیت دنیای جدید، بلکه مقابله با نگرشی است که خواهان اکتساب هویت غربی است. واژه غرب‌زدگی نزد اینها بر خلاف آل احمد در مفهوم اقتصادی‌اش تقلیل نمی‌یابد و مفادی گسترده‌تر دارد (جریان‌شناسی فکری سیاسی روحانیت در دوره جدید، ص ۹) افرادی نظیر سید جمال‌الدین اسدآبادی، سید حسن مدرس و امام خمینی از این دسته به شمار می‌آیند.

سید جمال‌الدین اسدآبادی بحران به وجود آمده را در دو چیز می‌دانست: یکی در غرب‌زدگی و غرب‌شیفتگی روشنفکران و دیگری در واپس‌گرایی و جمود علماء و روحانیت. او «با آگاهی از دو رویه تمدن غرب [پیشرفت و تکنولوژی - استعمار] ضمن تعریف خود و دیگری، راهکار رهایی از واپس‌ماندگی جهان اسلام را در بازگشت به خود؛ یعنی اسلام، به عنوان دینی که می‌تواند خود را با افکار جدید سازگار کند، می‌دانست. به اعتقاد او آنچه مانع از این امر بود، ناآگاهی از اسلام راستین و جلوگیری استعمار غرب از ترقی این کشورها بود. او با معرفی رویه استعماری غرب به عنوان دیگر خود مسلمانان، به آنها هشدار می‌داد تا در برابر یورش بی‌رحمانه سیاسی و فرهنگی غرب مقاومت کنند. (امام خمینی و گفتمان غرب، ص ۳۷)

اندیشه تمدن‌گرایی اسلامی پس از سید جمال‌الدین با فراز و نشیب‌هایی در میان روحانیون و

علمای اسلامی جریان پیدا کرد. اما تا زمان امام خمینی جنبشی که سید آغازگر آن بود، در میان شیعیان ایرانی چندان که باید، دنبال نشد. در راستای اندیشه تمدن‌گرایی اسلامی آیت‌الله مدرس «در مجلس چهارم تأکید نمود که ماهیت مسائل حقوقی و جزائی، اسلامی است و امکان ندارد ذره‌ای از آن کم یا زیاد گردد اما در نحوه اجرای آن باید مقتضیات عصر و تجربیات جوامع را به کار گرفت». (با شهید مدرس (ره) بیشتر آشنا شویم، ص ۲۸)

دیدگاه امام خمینی

بررسی سیر وقایع و حوادث تاریخی پنجاه ساله اخیر و کنکاش در علل و عوامل پیروزی انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران؛ حضرت امام خمینی مشکل و بحران را شناخته و دقیقاً بر مسئله آگاهی داشته‌اند و سعی کرده‌اند با ارائه راه حلی این معضل جامعه ایران را مرتفع کنند. همان طور که قبلاً بیان شد، آنچه در این پژوهش مد نظر است، بررسی نظرات امام نسبت به چالش سنت و مدرنیته است. سعی ما بر این است که بر اساس تأملات و تألیفات و متون بر جای مانده از امام خمینی، دریابیم دیدگاه ایشان نسبت به آن چیست؟

حضرت امام با مشاهده بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌ها و وضعیت اسفبار تاریخ معاصر ایران که حاصل رویارویی سنت و تجدد و عملکرد غلط دولت‌های حاکم در به کارگیری و اجرای عناصر مدرنیته غربی بوده است، بحران را در چند پدیده عمده و شاخص می‌دیدند؛ از جمله مهجوریت اسلام و قرآن و احکام الهی، فحشا و فساد و بی‌بندوباری و... که در این مقاله به طور اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

الف- مهجوریت اسلام و قرآن

چالش سنت و مدرنیته که بی‌نظمی و آشفتگی را در جامعه سنتی ایران در پی داشت، خود منشأ بحران‌های دیگری شد. از دیدگاه حضرت امام یکی از بحران‌های حاصل از این بی‌نظمی‌ها، مظلومیت و مهجوریت اسلام و قرآن و فساد اخلاقی و اجتماعی است. در این رابطه حضرت امام



بارها تذکر داده و بیاناتی داشته‌اند. از نخستین عکس‌العمل‌های امام می‌توان به نامه‌ی ایشان به حجت‌الاسلام وزیری یزدی در دی ماه ۱۳۳۱ شمسی اشاره کرد.

با نامزد شدن آقا شیخ مهدی حائری از یزد، برای نمایندگی مجلس، روحانیون طراز اول کشوری و محلی به حمایت از ایشان پرداختند. از جمله آنان امام خمینی بودند که در نامه‌ای به تاریخ ۱۳۷۱/۴/۱۸ هـ ق مطابق دی ماه ۱۳۳۱ ش، خطاب به حجة الاسلام وزیری، از ایشان خواستند که آقای حائری را حمایت کنند. در بخشی از این نامه آمده است:

«لابد وضعیت مملکت و مفاسد جاریه را می‌دانید. از طرفی نفوذ مخالفین دیانت و از طرفی سرایت مفاسد اخلاقی و اجتماعی در تمام طبقات به طور وحشت آور که تمام شئون دین و دنیای مسلمین را تهدید می‌کند و با این سهل انگاری مسلمین خصوصاً علمای اعلام، خدای نخواستند اسلام با خطر بزرگی مواجه خواهد شد. در این موقع هم افکار متشقتة اهل علم و بی نظمی وضعیت مسلمین، یکسره مهار کشور ممکن است از دست برود.»

(انقلاب اسلامی در یزد، ج ۱، ص ۲۳۲)

در جای دیگر می‌فرمایند:

«ما امروز مواجه هستیم با دستگاه جباری که در نظر دارد احکام اسلام را یکی پس از دیگری تغییر دهد.»

(صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۱۸)

«من این مهوریت و مظلومیت را امروز در حضور شما آقایان محترم عرض می‌کنم که ببینید چه وضعی اسلام و مسلمین دارند. قرآن و اسلام مهور و مظلومند؛ برای اینکه مهوریت قرآن و مهوریت اسلام به این است که مسائل مهم... اسلامی... به کلی مهور است.»

(همان، ج ۱۶، ص ۳۴)

حضرت امام پس از طرح لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، می‌فرمایند:

«سنن الهی را باز بچه دست خود قرار ندهید. شما هرگز نمی‌توانید احکام خدا را تغییر

دهید.»

(صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۶۰)

حضرت امام در بیانی دیگر در کتاب وزین چهل حدیث، این قبیل مفاسد جامعه را با دیدی عرفانی نگریسته و علت آن را کوتاهی و برائت و دوری مسلمین و علما از احادیث اهل بیت (ع) می‌داند. (شرح چهل حدیث، ص ۳۸۹)

ب- فساد و فحشا

وجود فساد و فحشا در میان همه طبقات اجتماع یکی دیگر از دغدغه‌ها و مشغولیت‌های فکری حضرت امام است که در نوشته‌های متعدد ایشان قابل پیگیری است که به چند مورد اشاره می‌شود:

«به اسم پر هیاهو و جار و جنجال «انقلاب سفید»، که در طلایع آن قتل عام ۱۵ خرداد واقع شد، باید ملت ایران عقب مانده، و فرهنگ قرآن و اسلام مهجور، و قوانین نقض شود و فساد و فحشا تا اعماق این ماتم‌سرا که اسمش ایران است، کشیده شود تا استعمار نو با خیال راحت به چپاولگری خود ادامه دهد.»

(صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۵۰)

در این زمینه، حضرت امام به علت مخالفت خود و طبقه مذهبی با لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی اشاره نموده، می‌فرماید:

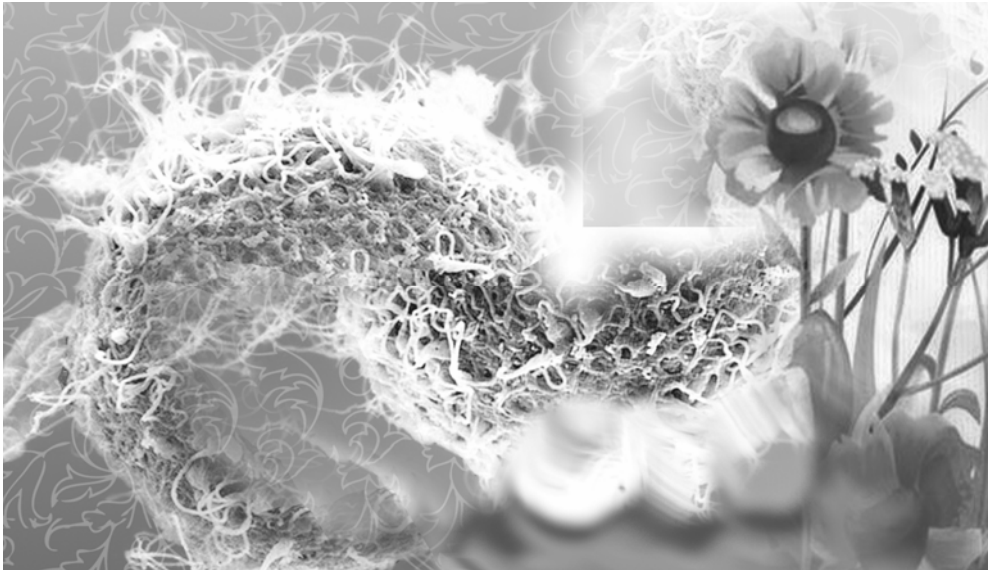
«ما با ترقی زنان مخالف نیستیم، با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم.»

(همان، ج ۱، ص ۳۰۵)

حضرت امام در انتقاد از عملکرد رژیم پهلوی با نام تجدد و تمدن و پیشرفت که حاصلش جز فساد و فحشا چیز دیگری نبود چنین می‌فرماید:

[اگر تجدد اختلاط و فساد و فحشا است] «تمدن اینها این است! اینها از تمدن این را می‌خواهند. اینها از آزادی این را می‌خواهند! آزادی غربی می‌خواهند. و آن این است زن و مرد با هم لخت بشوند و بروند توی دریا [یا] بروند توی - نمی‌دانم - جاهای دیگر شنا کنند! این تمدنی است





که آقایان می‌خواهند! این تمدنی است که در رژیم سابق تحمیل بر مملکت ما شد... آزادی‌ای که آنها می‌خواهند همین. این جور آزادی! بروند قمار بکنند و با هم لخت بشوند.»

(همان، ج ۸، ص ۳۳۹)

در جمع‌بندی این گفتار می‌توان گفت، دغدغه‌های اصلی امام خمینی نسبت به رویارویی سنت و مدرنیته در تاریخ معاصر ایران، به ویژه پنجاه سال اخیر در درجه اول غرب و غرب‌زدگی، سپس نسبت به شریعت‌گرایان؛ یعنی همان سنتی‌ها و گذشته‌گرایان مطلق، بود، کسانی که به هیچ عنوان حاضر نبودند خود را آلوده به مسائل جدید نمایند و عنصر زمان و مکان را در اجتهاد به کار بندند.

علل بحران از دیدگاه امام خمینی

امام خمینی، ریشه این بحران‌ها و مشکلات را از چندین مقوله می‌داند. ایشان معتقد است مشکلات امروزی و بحران‌های پیش آمده، به طور کلی هم علل و زمینه‌های داخلی دارد و هم

ناشی از عوامل خارجی؛ یعنی استثمار و استعمار می باشد. از نظر ایشان علما و روحانیت و نخبگان مذهبی داخلی، یا اسلام واقعی را مطرح نکردند یا اسلام را طوری مطرح کردند که پاسخگوی تمام نیازهای بشری در همه اعصار نبود. از آن طرف هم استعمارگران تبلیغ کردند که عدم توسعه و پیشرفت جهان اسلام و ایران ناشی از دین اسلام و ارزش‌ها و سنت‌های حاکم بر جامعه شماسست و تنها راه برون رفت از این عقب‌ماندگی و انحطاط کنار گذاشتن اسلام و سنت‌های گذشته است. بنابراین با بررسی نظرات حضرت امام می‌توان علل بحران به وجود آمده از چالش سنت و تجدد را به دو گروه تقسیم بندی نمود: علل داخلی بحران و علل بیرونی که اختصاراً به آنها اشاره می‌شود.

۱. علل داخلی

علل و زمینه‌های داخلی معضلات و گرفتاری‌های ناشی از چالش سنت و مدرنیته از دیدگاه امام خمینی عبارتند از: غرب‌زدگی و شیفتگی سران رژیم به غرب، تحجر و واپس‌گرایی علما و نخبگان مذهبی و دینی.

الف- غرب‌زدگی

از منظر امام خمینی غرب‌زدگی و غرب‌شیفتگی و مرعوب نظام فکری و اجتماعی غرب شدن و در برابر پیشرفت‌های مادی غرب تسلیم شدن، یکی از مهمترین بحران‌های ناشی از رویارویی سنت و تجدد در ایران معاصر است. ایشان در این رابطه می‌فرمایند:

«از آن وقتی که این خارجی‌ها راه پیدا کردند به کشورهای شرقی، تبلیغاتی که شده است اسباب این شده است که شرقی‌ها این گمان را پیدا کردند که هر چه کمال هست در غرب است. و این اسباب این شده است که خودشان را به کُلی در مقابل غرب و در مقابل شرقی که نظیر اوست و در مقابل امریکا و اینها باختند. در هر جناحی که می‌روید می‌بینید که در آن جناح، صحبت‌هی از غرب است؛ صحبت‌هی از خارج است. اگر یک دواپی در اینجا، در خود ایران هم پیدا بشود، باز به اسم دواپی خارج به خورد ایرانی‌ها می‌دهند. اگر یک پارچه خوبی هم ایران خودش تهیه کند و بباقد، باز باید با اسم فاستونی انگلیسی به مردم بفروشند! هر چیزی را که شما می‌روید سراغش، می‌بینید که هی صحبت از این است که باید ما از آن‌ها [بگیریم] باید از آنجا بیاید.»

(همان، ج ۱۰، ص ۴۳۳)



امام خمینی در انتقاد از غرب زده‌های دهه ۳۰ و ۴۰ و شبه‌مدرنیته پهلوی اول و دوم که پیشرفت و توسعه را در غربی شدن کامل می‌دانستند، می‌فرمایند:

«همین که اسم مستشار آمریکایی روی یک کس آمد، دیگر برای او، این زمامداران بی‌هوش و خودسر ما، خطا و اشتباه یا خیانت و دزدی قائل نمی‌شوند. این بیدادگران خودپسند لغت عربی را که از فرهنگ خدا و دین اخذ شده و در عین حال با بهترین اسلوب و زیبایی، توسعه‌ای بی‌پایان به فرهنگ ما داده به جرم آنکه به گفته اینان لغت اجنبی است، از کشور می‌خواهند بیرون کنند، لکن اختیار کشور را به دست مشتی اجانب می‌گذارند و آن را با کمال بی‌شرمی قدمی اصلاحی می‌دانند. این را جز بی‌هوشی یا خیانتکاری می‌توان نامید؟»

(همان، ص ۱۸۲)

حضرت امام این نوع تفکر و نگاه را نسبت به سنت‌های اصیل و مدرنیته غربی، بحران‌زا دانسته و دغدغه حل آن را داشتند. ایشان معتقد بودند که طیف روشنفکری غرب‌گرا و متجددان

«این طور طرح بوده است، که ما را از خودمان بی‌خبر کنند و تهی کنند و به جای او یک موجود غربی درست کنند. طوری باشد که ما اسم مدرسه هم وقتی بگذاریم یکی از اسمایی که غربی‌ها دارند بگذاریم، اسم خیابانهایمان هم به اسماء غربی‌ها نامگذاری بشود. دواخانه‌ها و مؤسساتمان هم با آن اسماء. اگر بخواهند خیلی برایش احترام قائل بشوند، آن اسماء را داشته باشند! کتابهایی که در این نیم قرن نوشته شده است، استشهاد صاحب کتابها همه به حرفهای غربی‌ها هست. اگر یک مطلبی را می‌خواهند بگویند، دنبالش می‌گویند این را هم گفته است، و یکی از فلاسفه غرب را اسم می‌برند. هم آنهایی که کتاب می‌نویسند از خودشان بی‌خبر شده‌اند، و هم ماها و مردم از خودمان تهی شده‌ایم و به جای یک موجود شرقی اسلامی، یک موجود غربی بر ما تحمیل شد. خودمان را گم کرده‌ایم و به جای مغز شرقی، مغز غربی نشسته است.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۹۱)

امام خمینی در بسیاری از سخنان خود موافقت اسلام با پیشرفت و ترقی و نوسازی را اعلام کرده‌اند و اساساً چنین اموری را از اهداف اسلام تلقی می‌کنند:

«اسلام با همه ترقیات موافق است، با همه پیشرفته‌ها موافق است، اسلام برای پیشرفت آمده،

برای ترقی آمده.»

(همان، ج ۶، ص ۲۵۳)

و در جای دیگری می‌فرمایند:

«ما با همه علوم و با همه ترقیات موافقیم، الا آنهایی که با اسم ترقی آوردند اینجا، به اسم آزادی آوردند اینجا، برای تباه کردن ما.»

(همان، ج ۱۰، ص ۴۶)

ب- تحجر و واپس‌گرایی

از دیدگاه امام خمینی، تحجر‌گرایی عبارت است از پاره‌ای برداشت‌های ناقص و سطحی از دین، گرایش‌های توأم با جهل و جمود و ظاهر‌گرایی و مقدس‌نمایی، اصالت و توجه به ظاهر دیانت و غفلت از باطن و اهداف آن، عدم دخالت نقش زمان و مکان در اجتهاد. (تحجر و تحجر‌گرایی از دیدگاه امام خمینی، ص ۵۰) حضرت امام این نوع نگرش نسبت به دین را عامل بحران و معضل برای مذهب می‌دانست. ایشان در این باره می‌فرمایند:

«کوشش کنیم آثار فکری و روحی را که ناشی از تبلیغات و تلقینات بیگانگان و سیاست دولتهای خائن و فاسد است، از بین ببریم و با آن مبارزه کنیم. این آثار کاملاً مشهود است. مثلاً بعضی را می‌بینیم که در حوزه‌ها نشسته به گوش یکدیگر می‌خوانند که این کارها از ما ساخته نیست. چکار داریم به این کارها؟ ما فقط باید دعا کنیم و مسأله بگوییم. این افکار آثار تلقینات بیگانگان است. نتیجه تبلیغات سوء چند صد ساله استعمارگران است که در اعماق قلوب حوزه نجف و قم و مشهد و دیگر حوزه‌ها وارد شده و باعث افسردگی و سستی و تنبلی گردیده و نمی‌گذارد رشدی داشته باشند.»

(ولایت فقیه، ص ۱۳۸)

حضرت امام دو جریان فکری را که در حوزه اسلام مطرح می‌شود و هر کدام یک سوی مفاهیم اسلامی را و وجه همت خود قرار داده‌اند محکوم می‌کند و می‌فرماید:

«این دو طایفه که یک طایفه طرف معنویت را گرفته‌اند و طرف اجتماع را رها کردند و این طایفه طرف اجتماع و علم اجتماع و علم سیاست و علم نمی‌دانم این معانی را دارند و آن طرف را رها کردند؛ این دو، نه این اسلام‌شناس است، نه آن اسلام‌شناس است. اسلام‌شناس کسی است که این دو مطلب را، این دو جنبه را، هم جنبه معنوی را بشناسد هم جنبه ظاهری را.»

(صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۹۰)

□ سید جمال الدین اسدآبادی بحران به وجود آمده را در دو چیز می‌دانست: یکی در غربزدگی و غرب‌شیفتگی روشنفکران و دیگری در واپس‌گرایی و جمود علماء و روحانیت

□ جلال آل احمد، مدرنیزاسیون (غربی شدن) ایرانی را به مثابه یک بیماری توصیف می‌کند که از خارج به جامعه ایرانی سرایت کرده و حیات ایرانی و ذهنیت فرهنگی آن را فاسد ساخته است

حضرت امام در انتقاد نسبت به علمایی که روایات اسلامی را در جهت بی‌اعتنایی به مسایل روز تأویل می‌کنند و توجهی به آیات قرآن کریم و روایات اهل بیت (ع) در باب اجرای قانون اسلام ندارند می‌فرمایند:

«اسلام مندرس نیست؟ آیا اسلام همین است که در کتابها نوشته شود؟ مثلاً در کافی نوشته و کنار گذاشته شود؟ اگر در خارج احکام اجرا نشد و حدود جاری نگشت، دزد به سزای خود نرسید، غارتگران و ستمگران و مختلسین به کیفر نرسیدند و ما فقط قانون را گرفتیم و بوسیدیم و کنار گذاشتیم، قرآن را بوسیدیم و حفظ کردیم، و شبهای جمعه سوره «یاسین» خواندیم، اسلام حفظ شده است؟... برنامه‌های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده، به طوری که وقتی صحبت می‌شود، می‌گویند الفقهاء امناء الرسل؛ یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می‌گیرند و آن همه روایات را که دلالت دارد بر اینکه در زمان غیبت علمای اسلام «والی» هستند، تأویل می‌کنند که مراد «مسأله‌گویی» است. آیا امانتداری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود.»

(شؤون و اختیارات ولایت فقیه، ص ۷۴)

۲. علل خارجی

پس از ورود تجدد و تقابل آن با هنجارها و ارزش‌های اصیل اسلامی، استعمارگران از

عوامل اصلی ایجاد تنش و بحران در جوامع اسلامی خصوصاً در ایران معاصر بودند. به ویژه استعمار غرب که عملکرد آنان گاه به صورت مستقیم و گاه از طریق سیاست‌های شیطانی و عوامل داخلی‌شان نمایان می‌شد یا از طریق جریان‌سازی و مذهب‌سازی؛ نظیر بهائیت و یا به وسیلهٔ وادار ساختن دولت‌ها برای حمایت از رژیم‌های غیرمشروع؛ مانند اسرائیل.

حضرت امام نسبت به این موضوعات و مشکلات در مقاطع مختلف حیات خود به ویژه در دوران رژیم پهلوی عکس‌العمل‌های شدیدی داشتند و بارها این معضلات را گوشزد می‌کردند از جمله می‌فرمایند:

«به ما این طور بفهمانند، و فهمانند که خودتان هیچ نیستید و هر چه هست غرب است و باید رو به غرب بایستید... یکی از اشخاصی که در زمان رضا شاه و بعد از رضا شاه هم بود معروف هم بود- حالا من میل ندارم اسمش را ببرم- اولش هم معمم بود و بعد هم مکلا، [سید حسن تقی زاده] و بعد هم در «سنا» و... گفته بود که همه چیز ما باید انگلیسی بشود! این طور نقشه بوده.»

(صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۹۰)

ارائه راه حل

راه کارهایی که حضرت امام برای برون رفت از جامعهٔ غیرمطلوب و ناهنجار و نیز رسیدن به جامعهٔ مطلوب و بهنجار ارائه کرده‌اند، نشان دهنده وجود تنوع و تحول در دیدگاه ایشان است. دیدگاه‌های مختلفی دربارهٔ چگونگی و چرایی وجود تطور در اندیشه امام ابراز شده است (سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، ص ۷۹). اما در این پژوهش به یکی از آنها که به اهداف پژوهش نزدیکتر است، اشاره می‌کنیم.

حضرت امام در ارائه راه حل دو راه «اصلاح» و «قیام و انقلاب» را در طول هم پیشنهاد کردند که با وقوع و پیروزی انقلاب اسلامی، ایشان نظریه ولایت فقیه را به عنوان بهترین راه کار و جایگزین ارائه کردند و نظام جمهوری اسلامی نیز با اتکاء بر همین نظریه شکل گرفت. برآیند کلی از آثار حضرت امام این است که حضرت امام راه حل مرکبی را از «اصلاح» و

□ دکتر علی شریعتی به نقد آل احمد از فرهنگ سیاسی سکولار و شبه‌مدرنیته، به خاطر آنکه فرهنگ اسلامی ایران را نادیده می‌گرفت، تداوم بخشید

«انقلاب» ارائه داده‌اند. به عبارت دیگر، در اندیشه سیاسی ایشان دو گروه از عناصر و مؤلفه‌ها قابل شناسایی است. بخشی که ذیل روش اصلاح قرار می‌گیرد که در کتاب کشف اسرار می‌خوانیم:

«هیچ فقیهی تا کنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است. آری، آن‌طور که ما بیان کردیم، اگر سلطنتی و حکومتی تشکیل شود، هر خردمندی تصدیق می‌کند که آن خوب است و مطابق مصالح کشور و مردم است. البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود، بهترین تشکیلات است، لکن اکنون که آن را از آن‌ها نمی‌پذیرند، این‌ها هم با این نیمه تشکیلات، هیچ‌گاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده از باب آن‌که بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند. وگرنه با اصل اساس سلطنت تا کنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده، بلکه بسیاری از علماء بزرگ عالی مقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهی‌ها کردند... هر قدر هم دولت یا سلاطین با آن‌ها بدسلوکی کردند و به آن‌ها فشار آوردند، باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آن‌ها بروز نکرده. تواریخ، همه در دست است و پشتیبانی‌هایی که مجتهدین از دولت کردند، در تواریخ مذکور است... مجتهدین همیشه خیر و صلاح کشور را بیش از همه می‌خواهند.»

(کشف اسرار، ص ۱۸۶-۱۸۷)

با تأمل در متن مذکور و موارد مشابه آن، به نظر می‌رسد حکومت سلطان عادل که تحت نظارت علما و با نصب آنها به اداره امور بپردازد، بدون اشکال است و لااقل به نظر امام می‌توان از این نوع حکومت سخن گفت. لذا حضرت امام با این دید و با توجه به شرایط و اقتضائات زمانی و وجود شخصیت برجسته‌ای همچون آیت الله شیخ عبدالکریم حائری و سپس آیت الله بروجردی

در صدد اجرای نظریه اصلاح هستند و در مناسبت‌های مختلف کراراً به شاه و دولت توصیه بر اصلاح امور و توجه و عمل به قانون اساسی مشروطه را گوشزد می‌کنند. این سیره رفتاری امام در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ کاملاً مشهود است. پس از رحلت آیت الله بروجردی و شدت بحران در جامعه با اقدامات ضد مذهبی رژیم پهلوی و بی‌توجهی و بی‌اعتنایی به علما و مراجع و روحانیت، حضرت امام رفته رفته از نظریه اصلاح فاصله گرفته، وارد مرحله انقلاب به صورت رفتاری و عملی شدند؛ یعنی ملاحظه کردند که بحران آن قدر عمیق و ریشه دوانیده است که دیگر اصلاح آن در قالب نظام و حکومت شاه امکان‌پذیر نیست. نقطه عطف این روش و راه حل، موضع‌گیری امام نسبت به لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی بود.

حضرت امام در بهمن ماه ۱۳۴۸ شمسی در اثنای بحث فقهی «مکاسب» موضوع «ولایت فقیه» را محور تدریس قرار دادند. ایشان در درس ولایت فقیه خود چنین فرموده است:

«بر تمام مسلمانان و پیشاپیش آنان بر علمای روحانی و طلاب حوزه‌های علمیه اسلامی واجب است که علیه سمپاشی‌های دشمنان اسلام به هر وسیله ممکن، قیام کنند تا این که بر همگان آشکار شود که اسلام برای اقامه حکومتی عدل‌گستر آمده است.»

(شؤون و اختیارات ولایت فقیه، ص ۲۰)

بنابراین در اندیشه سیاسی امام، فقها مکلف هستند جهت حل بحران جامعه، در راستای «تحصیل» حکومت تلاش کنند.

با پیروزی انقلاب که حاصل راه حل قیام و انقلاب بود، امام در اندیشه سیاسی خود از این مرحله نیز گذر کرده، به نظریه ولایت فقیه رسید. البته امام خمینی مدتها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در باره نظریه ولایت فقیه بحث و بررسی فراوانی داشتند و در نجف اشرف از مباحث علمی ایشان همین نظریه است که آن را به عنوان چارچوب حکومت اسلامی معرفی کردند.

بعد از پیروزی انقلاب، نظام جمهوری اسلامی با مشکلاتی برخورد کرد که ایشان در حوزه همین نظریه راهکارهای عملی متعددی را برای حل مشکلات جامعه مطرح ساختند و اجرایی کردند. فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و صدور احکام حکومتی از این قبیل است که



□ «از آن وقتی که این خارجی‌ها راه پیدا کردند به کشورهای شرقی، تبلیغاتی که شده است اسباب این شده است که شرقی‌ها این گمان را پیدا کردند که هر چه کمال هست در غرب است. و این اسباب این شده است که خودشان را به کَلّی در مقابل غرب و در مقابل شرقی که نظیر اوست و در مقابل امریکا و اینها باختند.»

بعضاً با واکنش منفی برخی افراد مواجه شد. لذا حضرت امام به تبیین ابعاد و حدود اختیارات ولی فقیه پرداختند. ایشان در پاسخ به یکی از مسئولان نظام چنین می‌نویسند:

«آنچه گفته شده است تا کنون، و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است.»

(صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۲)

نتیجه

امام خمینی یکی از چهره‌های برجسته تمدن‌گرایان است که توانست با تکیه بر مقتضیات زمان و مکان، تفکر دینی را با برخی از ارکان و عناصر مدرنیته تلفیق کرده و با قرائت جدیدی از برخی عناصر سنت و هنجارهای گذشته، دست به اصلاح‌گری زده، انقلاب اسلامی را رهبری و به پیروزی برساند.

در بینش امام خمینی نه گریز از غرب و نفی و طرد کلیه مظاهر آن توصیه می‌شود و نه شیفتگی و شیدایی و از خودبیگانگی. بلکه در رویارویی با مدرنیته به دو امر مهم توجه داده می‌شود: یکی شناخت وجوه مثبت و منفی تمدن جدید غرب به عنوان پدیده‌ای غیر قابل انکار و دیگری شناخت و احیای وجوه مختلف هویت اسلامی و تجهیز به ابزارهای مناسب در دفاع از آن؛ زیرا در این صورت است که می‌توان با تکیه بر هویت اسلامی و احیاء بعضی عناصر آن با توجه به

ضروریات زمانی و مکانی و با استفاده از وجوه مثبت تمدن دیگران، تمدنی نو با خمیرمایه و اصالت اسلامی ساخت.

از این جهت، امام خمینی ضمن پذیرش بحران به وجود آمده به خاطر مواجهه سنت و مدرنیته، از طرفی راه‌حل‌های پیشنهادی دو جریان شریعت‌گرایان و تجددگرایان را بحران‌زا و یا موجب تشدید بحران می‌دانند و از طرف دیگر خود به ارائه دو راه حل اصلاح (در قالب بازگشت به خویشتن و بنای تمدن اسلامی) و انقلاب مبادرت می‌کند و نهایتاً با انقلاب اسلامی، نظام شاهنشاهی را سرنگون و نظام اسلامی را که متکی به اسلام ناب محمدی (ص) است ولی تمامی مظاهر تمدن جدید- به استثنای مفاسد آن- را می‌پذیرد بنا می‌نهند، نظامی که از منظر امام بایستی ضمن اهتمام بر پیشرفت مادی و ترقی جامعه، روح معنویت اسلامی را هر روز بیشتر در افراد جامعه بدمد و علمای این نظام با اجتهاد پویای خود پاسخگوی تمامی مسایل و مشکلات جدید باشند.

فهرست منابع:

۱. خمینی روح الله، صحیفه امام (مجموعه ۲۲ جلدی)، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۸۵.
۲. موسوی نجفی، فلسفه تجدد در ایران، تهران، امیر کبیر، ۱۳۸۳.
۳. علی خالقی، امام خمینی و گفتمان غرب، تهران، انجمن معارف اسلامی ایران، ۱۳۷۹.
۴. عبد الوهاب فراتی، جریان شناسی فکری سیاسی روحانیت در دوره جدید، پایان نامه دکتری، قم، دانشگاه باقرالعلوم.
۵. علی محمد نقوی، جامعه شناسی غرب گرایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷.
۶. علی میر سیاسی، تأملی در مدرنیته ایرانی، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.
۷. محمد رضا احمدی زاده، با شهید مدرس (ره) بیشتر آشنا شویم، کاشمر، مجتمع فرهنگی شهید مدرس، ۱۳۸۲.
۸. محمد عابدی اردکانی و محمد حسین میر حسینی، انقلاب اسلامی در یزد، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷.
۹. خمینی روح الله، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، ۱۳۷۱.
۱۰. خمینی روح الله، کشف اسرار، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۱۱. خمینی روح الله، شؤون و اختیارات ولایت فقیه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۵.
۱۲. محمد رجائی نژاد، تجرد و تجرد گرایی از دیدگاه امام خمینی، تهران، ستاد بزرگداشت رحلت امام خمینی، ۱۳۸۷.
۱۳. نجف لک زایی، سیر تطور تفکر سیاسی امام خمینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۳.